

زیر آسمانه یورت

درباره رمان «یورت» نوشته «سیدحسین میرکازمی»



سعید سوخته سرایی



آغاز

رمان «یورت»^۱ نوشته «سید حسین میرکازمی»، رمان برگزیده سال ۷۲ توسط مجله گردون با سردبیری عباس معروفی، را با گروه کتاب‌خوانی «دوره‌می یادگیری» از تاریخ ۹۷/۱۱/۲۴ تا ۹۸/۱/۲۱ با روزی ۱۵ دقیقه (روزی ۷ صفحه) مطالعه کردیم و این افتخار را داشتیم که در تاریخ ۹۸/۱/۲۸ با حضور نویسنده محترم جلسه «دوره‌می یادگیری» را برگزار کنیم. در این دوره از دوره‌می یادگیری نیز همراه با مطالعه کتاب به تولید آثار هنری مرتبط با کتاب، مثل عکس با کتاب، شعر، دل نوشته، پادکست و ... پرداختیم که خوشبختانه آثار خوبی جمع‌آوری شده است.

در ابتدا لازم است خدمت خوانندگان محترمی که هنوز رمان را مطالعه نکرده‌اند عرض کنم که وقایع رمان در این مطلب گفته شده و همچنین اسم شخصیت‌های رمان برجسته شده است.

مقدمه:

رمان یورت از همان صفحه اول تا انتهای کتاب پر است از اتفاق و کشمکش و تعلیق. شخصیت‌های بسیاری دارد؛ دوره تاریخی خاصی را روایت می‌کند (اواخر قاجار، مشروطه و اوایل دوره پهلوی)؛ مکان ناشناخته‌ای را برای روایت انتخاب کرده است (ترکمن صحرا)؛ فرهنگ مردم ترکمن و نقش آن‌ها در اتفاقات آن زمان را در قالب چند داستان موازی به‌خوبی روایت می‌کند («به‌خوبی روایت می‌کند» یعنی کتاب‌خوان به‌صورت هم‌سطح و به مقدار کافی با همه روایت‌ها درگیر و همراه می‌شود). این رمان دغدغه «عشق»، «اندیشیدن» و «شدن» را دارد؛ که در زیرمجموعه این‌ها می‌توان به مواردی همچون «اتحاد»، «تقابل نسل جدید و گذشته» و ... نیز اشاره کرد. چون این رمان روایت زندگی است، می‌تواند از جنبه‌های مختلف و با توجه به اندیشه و شرایط مخاطب برای او آموزنده و لذت‌بخش باشد.

ما در طول داستان با رابطه عاشقانه **آبای** و **آناخت**، عشق **آبای** به قوم ترکمن، جنگ و درگیری‌های منطقه و نقش ترکمن‌ها در آن، سبک زندگی و فرهنگ ترکمن‌ها در زندگی خانوادگی و اجتماعی آن زمان، نقش خارجی‌ها در منطقه و حتی در برخی قسمت‌ها به‌واسطه سفر **بایرام** و **آبای** به شهرها و کشورهای دیگر، با اتفاقات دیگر شهرهای کشور و جهان نیز آشنا می‌شویم.

هرچند تعلیق و کشش اصلی رمان که خواننده را با خود همراه می‌کند سرنوشت عشق پنهانی و ممنوعه **آبای** و **آناخت** و همچنین تصمیم **آبای** در مورد چگونه عمل کردن قوم ترکمن، و مقابله با افراد مسن ترکمن (به اصطلاح ریش سفیدها) است؛ بقیه موضوعات که بسیار هم مهم هستند در خدمت این دو مسیر اصلی رمان قرار دارند.

در رمان یورت با آداب و رسوم مردم ترکمن مثل مراسم عروسی، عید قربان، قالیبافی، اسب‌سواری و ... با جزئیات آشنا می‌شویم؛ که تمام این‌ها در قالب داستان است و به‌هیچ‌وجه از داستان خارج نمی‌شود. شاید مطالعه این رمان در مرتبه اول برای کتاب‌خوان معمولی سخت باشد (به خاطر دایره واژگان بالا و دلیلی که در ادامه ذکر خواهد شد)، ولی در مرتبه دوم لذت بسیار بیشتری خواهد برد و احتمالاً در مراتب بعدی نیز بیشتر؛ منظور آن است که حداقل باید آن را دوبار بخوانید.

بنده سعی کرده‌ام از جنبه‌های مختلف به کتاب نگاه کنم که در ادامه به آن‌ها خواهم پرداخت.

«آبای» قهرمانی متفاوت

آبای در رمان یورت قهرمانی متفاوت است. از صفحه اول رمان که **آبای** بعد از شکست در جنگ، قهرمانانه خود را نجات می‌دهد به او دل بسته می‌شویم، ولی کمی بعد متوجه می‌شویم که به یک یاغی علاقه‌مند شده‌ایم و همین ما را غافلگیر می‌کند، حتی در جاهایی از او متفر می‌شویم؛ ولی کم‌کم **آبای** برای ما قهرمانی دوست‌داشتنی می‌شود؛ و تفاوت **آبای** در همین جاست؛ او از همان ابتدا قهرمان کامل و تمام‌عیار نیست و در انتها نیز کامل و تمام‌عیار نخواهد شد، قهرمانی او در «شدن» است؛ که «شدن» مسئله دیروز، امروز و همیشگی ماست، نه «بودن». **آبای** قهرمان شد چون اندیشید، و اندیشید چون عاشق شد؛ عاشق **آناخت** و عاشق هم‌نوع خود.

نویسنده برای رشد **آبای** نشانه‌های منطقی بسیار خوبی گذاشته است. از نشانه‌های منطقی موجود

در داستان برای رشد **آبای** می‌توان به دیدار او با نمایندگان **آدین** (نماد آگاهی در قوم ترکمن)، جرعه اندیشیدن در ذهن او و دوری از تقلید کورکورانه اشاره کرد (هرچند این تأثیر نیز یک‌باره نیست و نویسنده بعد از جرعه اولیه و فراموش شدن ظاهری آن توسط **آبای** در صفحه ۳۶ به زیبایی می‌گوید: ولی به اثر حرف **آدین** در خودش پی نبرد) همچنین دیدار او با **بایرام**^۲ و آشنایی با دیگر نقاط جهان، و سفر دوساله او به شهرها و کشورهای دیگر در انتهای کتاب از دلایل رشد او هستند. در رشد **آبای** حتی می‌توان به نشانه‌های ژنی و تربیتی مثل شباهت او با پدر بزرگ سرکش و داشتن مادری به نام **بی‌بی عایشه** که به رسوم ترکمن به صورت کامل عمل نمی‌کند^۳ و گاهی سر سفره مردان و در بحث آن‌ها نیز حاضر می‌شود اشاره کرد. مجموعه این نکات رشد **آبای** را برای ما باورپذیر می‌کند. نکته مهم این است که این رشد در **آبای** بسیار تدریجی و در طول سیصد و چند صفحه کتاب (**آبای** ۲۱ ساله در ابتدای کتاب تا **آبای** ۳۷ ساله در انتهای کتاب) رخ می‌دهد؛ از این جهت نیز «واقع‌گرایانه بودن» برازنده رمان یورت است.

رشد **آبای** تا آنجا رخ می‌دهد که در انتهای داستان در تحلیل و پیش‌بینی وقایع از **آدین** نیز سبقت می‌گیرد. **آبای** در انتهای داستان فردی دارای قدرت تحلیل می‌شود، از تقلید کورکورانه پیروی نمی‌کند، عشق به **آناخت** و عشق به وطن (وطن برای **آبای** مساحت خاصی از زمین نبود، قوم ترکمن وطن اوست) را مقدس می‌شمارد و به هر دو وفادار است، او اتحاد را قدر می‌داند، برده نمی‌شود و ...

برای بررسی مسیر رشد **آبای** می‌توان به سؤالاتی که از ابتدا برای او پیش آمد، و روند اندیشیدن و تجربه کردن او نیز مطالبی نوشت، برای مثال طرح سؤال در مورد تصمیمات افراد مسن، تجربه کردن یکی از مسیرها در زمان تردید بین چند مسیر زندگی، تجربه‌های ویژه مثل سفر با **بایرام** (در صفحه ۲۱۶) و ...

از صفحه ۸: هیچ‌گاه از خود نپرسیده بود که دلیل دیگری هم برای انتخاب راه دیگر می‌تواند باشد.

مثلت عشقی سازنده **آبای**

همان‌طور که گفته شد **آبای** قهرمان شد چون اندیشید و اندیشید چون عاشق شد. سه عشقی که **آبای** را انسان کرد عشق مادر به او، و عشق او به **آناخت** و قوم ترکمن بود. برای اثبات ادعای خود شواهدی از کتاب می‌آورم:

معشوق مادر بودن، زمینه‌ساز عاشق شدن- صفحه ۱۵ و ۱۸:

لحن گِیرا و لطیف مادرانه، پنداری آب پاشید به آن غضب که جز با ایلغاری^۴ خاموش نمی‌شد... حال این گرگ جوان، مانند رام شده‌ای دُم می‌چرخاند و از چشمانش نه آن درندگی بلکه چیزی مثل گریه جرعه می‌زد؛ چیزی مثل اینکه می‌توان کسی را دوست داشت. ذوق‌زده شد، نخستین باری که به **آناخت** نگاه کرده بود به یاد آورد. احساس تازه‌ای بود... حال، لحن گِیرا و لطیف مادرانه، **آبای** را به زمزمه واداشت: «پس مادر و **آناخت**»

اگر **بی‌بی عایشه** حالش را از محبت مادرانه جویا نشده بود، **آبای** به این فوریت بهانه مهربانی **آناخت** را نمی‌کرد.

عشق به سرنوشت قوم ترکمن و **آناخت**- صفحه ۳۴: **آبای** ظاهراً آرام می‌نمود، اما در باطن

میرداد

چیز تازه‌ای مثل گدازه سوزان در جانش بود. از چنین احساسی یک‌بار قبل و هنگامی که با **آناخت** در آن شب بارانی حرف زده بود، تکان خورده بود. عشق، آشوبی برای او بود؛ و حرفی که در خواجه نفس شنیده بود، آشوب تازه‌ای بود.

عشق به سرنوشت قوم ترکمن و **آناخت** - صفحه ۳۱۱: **آبای** در اندیشه فرار با **آناخت**، واقع‌بینی نشان داد. می‌دانست که لحظه‌لحظه این روزها، برای ترکمن صحرا تبار و حساس است و نمی‌توانست احساسات و فکرش را نسبت به هدفی که ترکمن صحرا به قدم‌نهایی آن رسیده، دگرگون کند. **آناخت** و صحرا، دو سیمِ دو تار، دو پاره درونش شده بودند.

بررسی دیدارهای **آبای** و **آناخت**

می‌توان به‌عنوان یک کار ادبی دیدارهای **آبای** و **آناخت** را در یک مطلب آورد و آن‌ها را بررسی کرد، من در اینجا فقط بخشی از دیدار اول و اولین دیدار بعد از هجران طولانی را خدمت شما می‌آورم: اولین دیدار - صفحه ۲۱:

آبای: تمام عالم و آدم علیه من برخیزند، من از تو جدا نخواهم شد.

آناخت: به ایل بیگانه نمی‌روم. موهای سیاهم را برای تو سفید می‌کنم.

دیدار بعد از هجران طولانی - صفحه ۳۱۰:

آناخت گریان گفت: چه کشیدی (منظور در تنهایی و سفر دوساله **آبای** است)

آبای: تنها که نبودم، تو هم با من بودی

دیگر شخصیت‌ها

پنگ (پدر **آبای** و **بای** امچلی^۶)

پنگ به‌عنوان ریش‌سفید مردم، مسیری خلاف جهت **آبای** طی کرد، **پنگ** سقوط تدریجی داشت. او که در ابتدای داستان به‌عنوان بهترین و مردمی‌ترین ریش‌سفید معرفی شد، در مسیر داستان دچار آفت‌هایی چون غرور، وابستگی به مادیات، خودخواهی^۷ و ... شد و در نهایت سقوط کرد؛ چون نیندیشید و نیندیشید چون مردم را دوست نداشت. در انتها نیز به‌صورت نمادین بمب به سر او خورد و از ناحیه سر کشته شد.

توصیف پنگ در صفحه ۲۴: چیزی که او را **بای** بزرگ امچلی کرده بود، ثروت نبود؛ دلیری و بی‌پروایی‌اش بود؛ و با جوان‌هایی که به‌جای فرزندش بودند، در ایلغار، دفاع، شخم زمین و کاشت، و در همه آن چیزهایی که یورت را حفظ کرده و وادار به کوچ نمی‌کند، قدم به قدم برداشته بود.

توصیف پنگ در صفحه ۳۷: اما **بای** امچلی (**پنگ**) هنوز مثل **بای**‌های گمیش تپه و خواجه نفس، خانه چوبی به طرح و نقشه روسی از هشت‌رخان وارد نکرده بود.

همین **پنگ** در طی داستان دچار آفت‌های گفته‌شده می‌شود و برای مثال در صفحه ۱۹۸ می‌خوانیم که برای خود از خانه‌های هشت‌رخانی می‌آورد.

می‌توان گفت که تقابل **آبای** و **پنگ** از محورهای اصلی داستان است. انگار آخرین ریزش نسل قبل، در مقابل اولین رویش نسل جدید قرار گرفته است. **پنگ** همان راه **بای**‌های قبل را می‌رود و **آبای** اولین جوانی می‌شود که در امچلی جلوی مصلحت سنجی ناپخته **بای**‌ها می‌ایستد.

از طرف دیگر می‌توان یورت^۱ پنگ را نمادی از ارتباط سه نسل دانست، پنگ، مادر پنگ و فرزندان پنگ. در واقع همان‌طور که یورت ترکمن صحرا نمادی از مردم ترکمن در آن زمان است، یورت پنگ نیز کوچک‌ترین نهاد، خانواده، از ترکمن‌های آن زمان است. خانواده‌ای که اعضای آن به‌خوبی توسط نویسنده کتاب انتخاب شده است تا از جنسیت‌ها، نسل‌ها و سنین مختلف نماینده داشته باشد.

آدین

آدین نیز از شخصیت‌های مهم داستان است. او در خارج از ایران درس خوانده است و بسیار تلاش می‌کند تا ترکمن‌ها را به اتحاد برساند، هرچند در انتها دچار خطای بزرگی می‌شود و امید افراطی به مذاکره با زورگویان می‌بندد، همان نقطه‌ای که آبای از او جلو می‌زند. شخصیت آدین و تصمیم‌های او در کل داستان همخوانی دارد. به شکلی که در مقابل اتحاد و بقای ترکمن‌ها همه چیز را در اولویت دوم قرار می‌دهد. هرچند به قول آبای اشتباه بزرگ او این بود که امید به بای‌ها داشت و نه مردم.^۲

زنان داستان

بی‌بی عایشه، تاج گل، آنابخت، دختران خانواده پنگ، مادر آنابخت و دیگر زنان موجود در داستان نماد خوبی از وضعیت زنان در آن دوران هستند که نقش آن‌ها در زندگی و روابط آن‌ها با مردان به‌خوبی نمایش داده شده است. هرچند دانای کل بسیار کم به دنیای درونی زنان ورود پیدا می‌کند و آن‌گونه که روند رشد و سقوط آبای و پنگ را می‌بینیم نمی‌توانیم تغییرات آن‌ها را ببینیم. برای بهتر درک کردن داستان شخصیت‌های آن را در یک جدول به تفکیک خانواده و روابط آن‌ها گردآوری کرده‌ام، به خاطر محدودیت مطلب در اینجا قرار نداده‌ام، فقط در همین حد بگویم که حدود ۱۰۰ شخصیت را لیست کرده‌ام، هرچند برای اصلاح و بهبود آن نیاز به مطالعه کتاب برای بار سوم دارم.

زمان در داستان

زمان نیز در رمان یورت جایگاه ویژه‌ای دارد. در این رمان ما با زمان همراهیم و زمان نیز با ما همراه است. از صفحه ۳۲ کتاب که به خاطر قمری بودن تقویم رسمی کشور در آن زمان، تاریخ به‌صورت قمری ذکر شده است (۱۳۳۰ قمری یا ۱۲۹۱ شمسی) تا صفحه ۳۳۴ که تاریخ ۱۳۰۷ هجری شمسی را نشان می‌دهد، یعنی رمان ۱۶ سال را برای ما روایت می‌کند (رشد تدریجی آبای از ۲۱ سالگی (صفحه ۳۲) تا ۳۷ سالگی (صفحه ۳۳۴) برای ما واقعی‌تر می‌شود).

هرچند در اواخر کتاب بعد از کوچ آبای و ترکمن‌ها از ترکمن صحرا، داستان چند سال پرش دارد (مانند آنچه در فیلم‌ها با عنوان «چند سال گذشت» ذکر می‌شود)، و بعد از آن تاریخ به هجری شمسی گفته می‌شود. در مطالعه‌ای دیگر می‌توان این موضوع را دقیق‌تر بررسی کرد. در این رمان به تغییر ماه‌ها، فصل‌ها و سال‌ها نیز باید توجه ویژه داشت و همچنین به نام‌گذاری‌های ویژه و جالب آن‌ها.

مثال برای نام‌گذاری ماه‌ها: دلو، ماه دوم زمستان، روز آخرش بود. (صفحه ۱۴۸)

کشش داستان و اتفاقات متعدد آن

همان‌طور که گفته شد یورت از همان پاراگراف اول خواننده را با خود همراه و همدل

می‌رود

می‌کند. خواننده در همان صفحه اول همراه با مردم روستای «امچلی»، مضطرب و نگران می‌شود تا بداند کدام‌یک از پدران، همسران، پسران و برادران زنده از جنگ برمی‌گردد. همچنین در صفحه دوم رمان، نویسنده با هنرمندی تمام، وجود عشقی پنهانی را به خواننده نوید می‌دهد. از آنجایی که عشق **آبای** و **آناخت** پنهانی بود و فرهنگ ترکمن در آن دوران آن را نمی‌پذیرفت، نویسنده نیز به بهترین شکل و متناسب با پنهانی بودن رابطه، آن را به مخاطب معرفی می‌کند. جایی که در صفحه ۸ می‌گوید:

«از چشم‌اندازی که راه آبه (روستا) را از آبادی‌های ولایت (فارس نشین) و ترکمن به امچلی (نام روستا) می‌آورد؛ سوارها، زخمی‌ها و پیاده‌های لنگ، پیدایشان نشده بود؛ تا آبه صدا باشد و گریه کند. طفل به دنبال پدرش بدود، پدر به دنبال طفل، مادر به دنبال... به دنبال هم. زن، مرد یورت‌اش را بیابد و آن دو چشم‌سپاه در پی عشق نهانی‌اش».

این رمان پر از اتفاق و حادثه است، حتی وقایعی که می‌توانست به سادگی مطرح شود، با یک چالش و گره مواجه می‌شود، مثل زمانی که **عثمان** برای **آبای** خبر می‌آورد و در راه با گاوها مواجه می‌شود و تا پای مرگ می‌رود و برمی‌گردد، یا تعلیق بسیار عالی داستان در زمان بازگشت **آبای** از سفر دوساله در صفحه ۳۰۰.

برای بهتر درک کردن داستان اتفاقات آن را با شماره صفحه آن‌ها در یک جدول گردآوری کرده‌ام، به خاطر محدودیت مطلب در اینجا قرار نداده‌ام، فقط در همین حد بگویم که حدود ۸۰ رویداد را لیست کرده‌ام، هرچند همچنان نیاز به اصلاح و بهبود دارد.

دانای کل

در این رمان با دانای کل نامحدود مواجه هستیم. دانای کلی که به زبان‌های ترکمنی و استرآبادی مسلط است و در هر جایگاه از واژگان متناسب با آن موقعیت و دوره تاریخی استفاده می‌کند. دانای کل گاهی ما را به جزئیات و عمق لحظات و مکان‌ها می‌برد و گاهی اوج می‌گیرد و در نگاهی از بالا وقایع را روایت می‌کند. در مورد نگاه از بالا و نگاه کلی به وقایع می‌توان به صفحه ۶۰ اشاره کرد، وقتی نویسنده سواران امچلی را از بالا نگاه می‌کند و آن‌ها را این گونه توصیف می‌کند:

«دو چله سواران مثل چنبر دو مار، دور گردن کریم‌آباد گره خورد و به **آبای** و سوارانش پیوست.»
 برای حضور در جزئیات می‌توان به آتش گرفتن گریه در جنگ صفحه ۵۹ اشاره کرد:
 «سواری گریه‌ای را آتش زد. گریه به شکل گلوله متحرک آتشی، به بام خانه‌ای خزید.»
 نکته دیگری که در مورد دانای کل می‌توان مطرح کرد، آشنایی او با دیدگاه‌های مختلف مردم است. درواقع دانای کل یک مردم‌شناس است. برای مثال در صفحه ۵۷ وقتی که جنگ اتفاق می‌افتد، نظرهای مختلف مردم در مورد جنگ مطرح می‌شود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم:

- محض رضای خدا رحم کند.

- از دستان، کاری ساخته نیست

- این آتش‌ها زیر سر شاه دربه‌در شده است.

- بلا بلا

در چند بخش دیگر نیز به صورت ضمنی و غیرمستقیم به دانای کل اشاره خواهم کرد.

مکان‌ها

زمان بورت در کنار معرفی وقایع تاریخی، آداب و رسوم، واژگان و دیگر موضوعات مرتبط با آن دوران و جغرافیا، به مکان‌ها و راه‌های ارتباطی آن‌ها نیز می‌پردازد. نکاتی که می‌تواند مختص آن زمان باشد. مثل دروازه‌های ورودی شهر استرآباد. در بخش پیشنهاد آثار هنری به ارزش این نکات نیز اشاره کرده‌ام.

برای بهتر درک کردن داستان مکان‌های نامبرده شده در داستان را در یک جدول با شماره صفحه آن‌ها گردآوری کرده‌ام، به خاطر محدودیت مطلب در اینجا قرار نداده‌ام، فقط در همین حد بگویم که حدود ۴۰ مکان را لیست کرده‌ام، هرچند همچنان نیاز به بهبود و اصلاح دارد.

قلم نویسنده

در این بخش سعی خواهم کرد چند ویژگی از قلم نویسنده محترم را خدمت شما ارائه کنم. به عنوان مقدمه می‌توان گفت که خواننده کتاب گاهی فراموش می‌کند در حال مطالعه کتاب است، در لحظاتی احساس تماشای فیلم به او دست می‌دهد، چون اتفاقات را با وضوح می‌بیند و حتی گاهی صداهای موجود در اتفاقات را می‌شنود یا حس می‌کند. همچنین گاهی خواننده فضای داستان را فراموش می‌کند و با وجه شاعرانگی نویسنده مواجه می‌شود.

سید حسین میرکاظمی با قلم و نوع نوشتن خود به ما درس زندگی هم می‌دهد، اینکه در طول داستان حرکت نکنیم، به مقصد فکر نکنیم، بلکه صبر کنیم و به عمق لحظات وارد شویم. برای هر بخش از عناوین زیر، یک یا چند مصداق از کتاب نوشته خواهد شد، هرچند ممکن است در هر بخش بهترین انتخاب را نداشته باشیم، که بهترین انتخاب نیاز به مطالعه مجدد کتاب دارد.

اقتناع احساسی و عقلانی مخاطب

از ویژگی بسیار خوب این رمان و نویسنده محترم، اقتناع عقلی و احساسی مخاطب است. برای مثال رشد آبای بسیار منطقی و به تدریج رخ می‌دهد. تغییر آبای یک‌باره نیست که در بخش آبای به‌طور ویژه به آن پرداختم. همچنین در صفحه ۱۹۵ جمله زیر آمده است (قبل از ارائه جمله زیر نویسنده توضیح مفصلی داده است تا مخاطب این جمله را بهتر درک کند و برای درک ارزش آن باید کتاب را مطالعه بفرمایید):

این چنین بود که تسلط و اداره استرآباد برای روسیه تزاری پرارزش بود و جای تحمل نبود که حاکم استرآباد، پیراهن تن انگلیسی‌ها باشد.

فضاسازی

از صفحه ۲۳: «از خروس خوانی سحر، باران بند آمده بود. هوای باران‌خورده و بی غبار صحرا، انگار کوه‌های البرز را از جا کنده و حدود دویست متری جنوب ساحل امچلی نشانده بود. قوش صحرایی در آسمان، از این سو به آن سو چرخ می‌خورد. ناله شترها، واقواق سگ‌ها، سروصدای گوسفندها و مرغ‌ها و آن دودی که از گنبدی‌های بورت‌ها به بالا تنوره می‌کشید و کودکانی که کون لخت به مبال‌های (دستشویی) بی حفاظ می‌رفتند، نشان می‌داد، آفتاب خردکی بالا آمده و از

میرداد

بیداری صبح گذشته است. زمین خیس بود. یاناق‌ها(بوته خار) که نوکشان از گرما سوخته و زرد شده بود، هنوز تر بودند. قطره‌های آب از نوکشان به تآنی می‌چکید و یا از ساقه راه می‌افتاد و به پای ریشه‌های خشکشان فرومی‌رفت. ابرها از راه نرسیده با حرکت شنبایی می‌رفتند.»

تصویری نوشتن و ذکر جزئیات

از صفحه ۳۳: «آبای از پره‌های چرخ بلند بالا رفت و به اتفاق ازابه پرید. نمد تیره‌رنگی روی چهارتا صندوق چوبی انداخت، بعد به قسمت جلو آمد و نشست. تسمه چرمی افسار را به دو نوار موازی میزان کرد و حرکتی قوسی به مهاری داد، که همان هلال قوس، ضربه‌ای به پیکر نیمه‌لخت اسبان وارد آورد و آن‌ها را از جا کند. چرخ‌ها به صدای خشکی چرخید، گویی که پره‌های آسیاب بادی به حرکت درآمده باشد.»

شاعرانگی و عاشقانه‌ها

از صفحه ۹۲: «بشکه چوبی آب، آق‌قوندوق(دولایچه) چدنی، غازان خوراک‌پزی، سطل چرمی و قونک(ظرف شیردوشی) به همه این‌ها که در جلو یورت بودند؛ خیره شد: «آنا هر لحظه این‌ها را می‌بیند، نگاهش در همه این‌هاست، من نگاهش را می‌بینم، خودش را می‌بینم». پندار باطنی، آبای را راضی نکرد. اسب را نگه داشت.»

از صفحه ۱۸۷: «دختران پنداری به تار دل می‌زدند که چنان صدایی نرم و نازک و گیرا به تروتم درمی‌آمد و قاطی صدای لطیف زنان می‌شد.»

کمک از طبیعت، دنبای حیوانات و پرندگان برای توصیف حالات و اتفاقات انسانی

از صفحه ۴۵: آبای با گردش چشم، آنابخت را دید. آق‌بی‌بی(مادر آنابخت) از دگرگونی آنابخت غافل نبود و پنداری مثل چوپانی که سایه قوشی را بر سر بره‌ای می‌بیند، چوب‌دستی تکان می‌دهد، می‌خواست از دخترش دفاع کند.

از صفحه ۶۹: عثمان انکار خود را در گردابی نظیر گرداب زیر پل امچلی گرفتار دید که با هر چرخش آب، به پایین کشیده می‌شود و آب دور گلویش حلقه‌زده، فشار می‌دهد. نفسش گره خورد.

از صفحه ۱۰۱: ناگهان یکی از بچه‌ها و به دنبالش سریعاً دومی و سومی مثل شاهینی که خرگوشی را بر باید، پنجه به کلاف پشم انداختند، چنگی ربودند و پا به فرار گذاشتند.

از صفحه ۲۱۳: آدین پس‌ازاینکه مصلحت پنگ و یاشولی‌های امچلی را شنید، سری تکان داد. گره به دو ابروی کوتاه و فاصله‌دارش افتاد. ولی بلافاصله آن‌طور که بادی به سر چله‌ای که بار دانه‌های برف دارد بزند و برف را بریزد و چله از خم بار سنگینی آزاد شود، ابرویش از گره رها شد و فروغی به چهره‌اش نشست.

از صفحه ۲۲۰: در این هنگام گویی دو گل‌زار قاطی هم شد. روسری‌های گل‌دار زنان فامیل عروس و داماد، گل‌زارها را حرکت داده بود.

کمک از طبیعت برای فضا سازی

از صفحه ۸۴: غروب آفتاب و طلایه اردوی یموت در حوزه جعفری‌ای. راه و نیم راه، طایفه‌ها با سردار خود مثل نه‌رچه‌هایی از نه‌ر بزرگی جدا شدند و راهی آبه‌ها.

کمک از انسان برای توصیف طبیعت

از صفحه ۴۳: زمین با پوشش گیاهی خودرو افتاده بود. گویی پوسته‌اش از خارش مرموزی می‌لرزید و نگاه به آن شتر یا آن اسب و آن دو دستِ پرفدرتی داشت که ازال براند و گزش خیش شیار اندازد. دانه ریخته شود و لرز مرموزش آرام گیرد. زمین این آمادگی و توان پنهان را داشت. از صفحه ۳۱۳: قلبِ سرشار از شادی دشت در روز اولِ دنیا، در تیرهای هوایی‌ای بود که تاب‌تاپ صدا می‌کرد.

کمک از طبیعت و حیوانات برای توصیف یکدیگر

از صفحه ۲۴۳: زمین صحرا یکدست تراشیده شده بود انگار به شتری که پشمش را تراشیده باشند می‌مانست با همان کژی اندام، که ته‌رنگ زرد بر پوستش ماسیده بود.

آواهای محیط

از صفحه ۱۶: چای را با کشمش قورت به قورت سر کشید.

از صفحه ۱۷: فره فره از توپره جو می‌خورد.

از صفحه ۴۷: درِ بورت غژی در پاشنه چرخید.

تشبیه

از صفحه ۵۲: پرواز دسته‌های کلاغ از چنارهای استرآباد، چتر خال‌خالی سیاه روی آسمان باز کرده بود.

از صفحه ۶۱: او می‌دانست که توفان‌هایی از جانب صحرا رو به جنوب هجوم می‌آورد و همواره خاک صحرا را ستون‌وار به هوا می‌برد و به‌صورت گردبادی می‌دواند.

دایره واژگان

دایره واژگان کتاب بسیار بالاست که در انتها در مورد این موضوع توضیح داده شده است. این موضوع در ابتدا کار را برای کتاب‌خوان معمولی سخت می‌کند، ولی در انتها این ویژگی را از مزیت‌های کتاب می‌یابد.

توجه به جزئیات

از صفحه ۱۷۰: سماور نوربلین می‌جوشید. بخار از سرپوششِ مه‌وار بالا می‌رفت و در شکاف و درز درها و پنجره‌ها محو می‌شد.

موسیقی متن

در صفحه‌های ۱۸۸ و ۱۸۹، در عروسی مولام، صدا و موسیقی مراسم مثل موسیقی متن فیلم برای فضای **آنا بخت** و **آبای** به‌صورت متناسب استفاده شده است.

این اتفاق از جهت دیگری نیز زیباست. مراسم عروسی مولام، برادر کوچک‌تر آبابی، بود که قبل از او داماد شده بود، ولی در کتاب نوازنده و خواننده برای **آبابی** و **آنا بخت** می‌نوازند و می‌خوانند. یعنی صدا از دور می‌آید و ما پیش **آبابی** و **آنا بخت** هستیم و انگار عروسی اصلی اینجاست.

از صفحه ۲۴۶: صدای سم اسبان بر کف چوبی پل، ضرب آهنگ‌های شانه‌زنی قالی‌بافی را داشت. این دو ضربه از بورت و پل، هم‌کوک بود.

تعلیق‌های اتفاقات کوچک

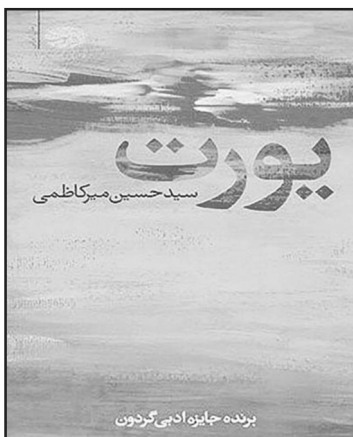
میرداد

علاوه بر خورده داستان‌ها که در کنار داستان‌های اصلی، به کشش داستان افزوده‌اند، اتفاقاتی به اصطلاح روزمره نیز برای کتاب‌خوان تعلیق ایجاد می‌کند، برای مثال می‌توان به فصل دهم و وظیفه انتقال خبر توسط عثمان از جانب پنگ به آبای اشاره کرد. اتفاقی که می‌توانست به سادگی رخ دهد، ولی با چالشی جدی روایت شد.

همچنین می‌توان به تعلیق صفحه ۳۰۰ و برگزاری مراسم خون‌بست بعد از بازگشت آبای اشاره کرد.

توصیفات

از صفحه ۸ و ۹: صحرایی که زمینش گره به آسمان خورده و آن‌سوترش البرز به‌مانند کوهان شتری



نشسته، پهنه‌به‌پهنه‌اش زمین و پهنه‌به‌پهنه‌اش را آسمان پوشانده است. نگاه به آسودگی جولان دارد از سفره بزرگ زمین به سفره پهن‌اور آبی‌رنگ آسمان. بخصوص اگر غروب باشد و خورشید در شفق، خورشید شن‌گرفی است و مثل یک بادکنک قرمز بزرگ که باد آن را از بامی به بامی ربوده باشد و نخش به جایی گیر کرده، بی‌حرکت بایستد؛ این چنین در افق می‌ایستد و گویی همه صحرا فقط یک خط دارد و یک دایره خون‌رنگ بزرگ. دندان‌ها و جدار پارچه‌های ابر، سرخی غلیظ می‌گیرد و تا به لبه پهنه ابر، سرخی و می‌شود و رنگ همان رنگ برفین است؛ اما این همه رنگ زمینه منظم ندارد. شتک رنگ یاقوتی، جایی خال‌خالی است و جایی نوار به نوار و

جایی هیچ. و صحرای مسین. ولی صحرا اینک با پیچ‌وتاب راهش غیظ می‌داد. گویی در دشت شفاف، چیزهایی شما می‌کردند و فضا مواج بود.

نگاه تدریجی که واقع‌گرایانه است

درباره این موضوع درج‌های دیگر یادداشت سخن گفته‌ام. چون نگاه تدریجی و واقع‌گرایانه روح داستان است، مثل مسیر اصلی داستان، در اتفاقات جزئی نیز وجود دارد. در اینجا نمونه‌ای از تغییر حالت سالارالدوله از آرامش به عصبانیت و خشم را از صفحه ۱۷۱ ذکر می‌کنم:

سالارالدوله سبیل می‌جوید. چیزی شبیه غرولندی در گلویش پیچیده انداخته بود. کلاه قاجاری را از سر برداشت. بی‌اراده پیاله چای را مابین دو دستش چرخ می‌داد. در بیابان سوزان و پر خاک که در تیغه گدازان آفتاب قرار گرفته باشد، چه‌سان ناگهان بادی پیدا می‌شود، کلاف سردرگم چرخ می‌خورد و گردباد می‌شود؛ و گردباد لوله‌وار می‌دود و ستونی از خاک را به آسمان داغ مثل فواره‌ای بالا می‌برد و به هر سو می‌پاشد. سالارالدوله این‌سان گردباد شد: ملک و خاک از ما می‌باشد.

م تفاوت دیدن امور عادی

از صفحه ۹۳: اسب سر جنباند. بی‌حرکت ایستاد و با دُمش هوا را جارو زد.

از صفحه ۱۰۰: **آبای** آخرین نوار پشم کوچ زیردستش را که دوشاخ هلالی از پس سرش رویده بود، برداشت. قوچ را رها کرد. یکی دو بار پوست عریانش را لرزاند و با جا گذاشتن رخت پشمی خود، پدو به رمه لخت پیوست.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نویسنده برای روح آدمی نیز اصالت قائل است. برای همین بعد از مقدمه‌چینی برای تغییر **آبای**، لحظه تولد **آبای** جدید با اندیشه جدید را در صفحه ۱۷۷ این‌گونه توصیف می‌کند:

آبای با آن‌ها گفت و شنود کرد؛ مانند بار اول ناهنگام نبود. **آبای** خودخواسته بود. **قره محمد نعلبند، پیرام و کسیر** در اعماق چشمان توفانی **آبای**، انگار مادیان پاییزی دیدند که از درد جان‌فرسای زایش کره، پایه زمین می‌کوبد. می‌نالد و شبیه در فکین قفل‌شده‌اش جویده‌جویده می‌شود. و یا اینکه او به‌مانند همان چشمان درشت مادیان که از هیبت درد، هاشورِ خونین خورده باشد، بود. و موقع خداحافظی که گفت: «الله نگهدار! خوش!» در چشم‌هایش مهر دیدند.

پایان‌بندی

از دیگر نکات بسیار ارزشمند رمان می‌توان به پایان‌بندی متفاوت آن اشاره کرد. مخاطب از ابتدای داستان درگیر مسائلی می‌شود که نتیجه آن‌ها را در پایان داستان می‌جوید و حدس‌هایی هم می‌زند، ولی در انتهای داستان با اتفاقات متفاوتی روبرو می‌شود، به شکلی که فراموش می‌کند از ابتدا انتظار چه چیزهایی را داشته است.

این پایان‌بندی هنوز هم غیر کلیشه‌ای است. برای مثال ما منتظر رویارویی **آبای** و **پنگ** بودیم، منتظر عروسی **آبای** و **آناخت** بودیم و ... ولی اتفاقات به شکل دیگری رقم می‌خورد. حتی **آبای** نیز انتهای داستان را درست پیش‌بینی نکرد وقتی در صفحه ۱۰۲ گفت:

آناخت کار ما به کجا خواهد کشید! اگر حالا به زنده ما خندیدند. فردایی حتماً به اجساد ما تُف می‌اندازند... وای از این صحرا!

پیشنهادهای آثار هنری و مرتبط

رمان یورت اثر بسیار مهمی است، مخصوصاً برای منطقه استرآباد و ترکمن صحرا. برای همین می‌توان کارهای مختلفی را مرتبط با آن انجام داد که به برخی از آن‌ها در ادامه اشاره می‌شود. از رمان یورت می‌توان برداشت‌های بسیار خوبی برای معرفی فرهنگ استرآباد و ترکمن صحرا داشت، برای مثال می‌توان به فصل هشتم کتاب اشاره کرد که به زیبایی استرآباد در آن زمان را توصیف و تصویر می‌کند؛ برای مثال چه خوب می‌شود اگر حداقل در فضاهای فرهنگی و تاریخی شهر از آن متن استفاده شود. همچنین می‌توان آثار هنری متنوعی را مرتبط با یورت تولید کرد؛ مثل پادکست، نمایش رادیویی، فیلم، سریال، نقاشی، عکاسی و حتی نقشه‌های جغرافیایی مکان‌های فراوانی که در رمان معرفی می‌شوند و موارد بسیاری دیگر مثل **نوشتن یورت ۲** (**آبای** می‌تواند بازهم مسیر شدن را طی کند و انسان‌ها را فرانوادی و فرامرزی ببیند و عاشق‌تر شود)

چند مثال:

برای **نقاشی**، هم‌نشینی خانواده **پنگ** با لمپای روسی در صفحات ۸۵ و ۸۶، اسب **عثمان**

میرداد

(قرقی) در صفحه ۵۲، اتحاد بای‌ها در صفحه ۴۲، یورت و بخش‌های مختلف آن و ... پیشنهاد می‌شود.

ترسیم نقشه مکان‌های معرفی‌شده در کتاب، که حتی می‌تواند به‌عنوان پیشنهاد به ناشر مطرح شود تا خوانش را برای کتاب‌خوان‌ها راحت کند. خوانش متفاوت کتاب، مثل آنچه گروه دورهمی یادگیری برای فصل اول انجام داد (در کانال تلگرام @dorehamiyadgiri موجود است). روایت اول شخص داستان از زبان **آنا بخت** یا **بی‌بی عایشه** یا ...

پیشنهاد مهم:

برای اینکه به آثار ارزشمند استان به‌صورت ویژه توجه شود، پیشنهاد می‌کنم دانشگاه‌ها و مدارس استان در طرح‌های پژوهشی و تکالیف خود، حداقل در رشته‌های مرتبط، به استفاده از تولیدات استانی ملزم شوند و این موضوع تبدیل به قانون شود.

چند موضوع دیگر:

- درباره ویراستاری کتاب مطلب جداگانه‌ای با ذکر مصادیقی از کتاب نوشته‌ام. متأسفانه کتاب در این چاپ اشکالات بسیاری دارد.

پیشنهاد می‌شود به دلیل قلم ویژه جناب آقای میرکاظمی، خوانش کتاب با صدای گرم ایشان ضبط شود تا هم به‌عنوان **کتاب صوتی** استفاده شود و هم به ویراستاری کتاب کمک کند.

- درباره نکات الهام‌بخش کتاب در زمینه مسائل تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز یادداشت جداگانه‌ای نوشته‌ام، چون این کتاب ارزش آن را دارد که از این زاویه نیز به‌صورت ویژه بررسی شود.

- جدول واژگان کتاب را که حدود ۷۰۰ لغت است نیز آماده کرده‌ام. هرچند نیاز به مطالعه مجدد کتاب و همچنین گردآوری معنای لغات برای مخاطبین محترم است. ناشر می‌تواند از آن به‌عنوان ضمیمه استفاده کند.

- به این یادداشت می‌توان جمله‌ها و پاراگراف‌های موردعلاقه خود را نیز اضافه کرد.

مطلب آخر:

لذت فهمیدن کتاب را در حد وسع خود با شما عزیز گرامی به اشتراک گذاشتم؛ تا با مطالعه این کتاب خوب در کنار فواید احساسی و عقلی‌ای که برای ما دارد، بتوانیم **لذت فهمیده شدن** را به نویسنده محترم تقدیم کنیم تا قطره‌ای باشد در مقابل دریایی که خلق کرده‌اند، تا اینگونه قدردانی عملی و واقعی را یاد بگیریم.

امیدوارم نزدیک بودن جناب آقای سیدحسین میرکاظمی به مردم گرگان باعث ندیدن و توجه نکردن به ایشان نباشد. چون گاهی نزدیک بودن باعث ندیدن می‌شود. هرچند ایشان توسط کسانی که باید دیده می‌شوند و آن‌ها قادران این هنرمند و پژوهشگر خوب کشور هستند. آرزوی «در بهترین فاصله بودن» از بهترین آرزوهاست. یعنی نه بیش‌ازحد نزدیک و نه بیش‌ازحد دور. آرزوی منم بهترین فاصله با عزیزانمان (مثل جناب آقای سیدحسین میرکاظمی) دست‌یافتنی باشد.

۱- چاپ دوم از انتشارات آموث مطالعه شده است.

۲- صفحه ۲۱۶: پی برده بود دنیا به دور رود اثری و گرگان که دشت ترکمن را در آغوش گرفته، تمام نمی‌شود... مردم نه برای چپاول و ابلغار می‌جنگند؛ برای چیزی که به آن اعتقاد دارند روزی‌شان را بهتر می‌کنند، شمشیر می‌کشند و تفتنگ آتش می‌کنند.

۳- صفحه ۱۳- خط آخر

۴- یورش، هجوم، حمله، شیبخون

۵- خان- پولدار

۶- نام روستا

۷- برای تمام این صفت‌ها می‌توان از کتاب مصداق آورد

۸- چادر ترکمن‌ها، معنی صحرا هم می‌دهد

۹- صفحه ۳۲۴: آدین با انتخاب بای‌ها خبط بزرگی کرد.

میرکاظمی